

# در برابر شعر انقلاب

سنگی است و فضای مجازی شمار مخاطبان حرفه‌ای هنر را کم کرده است

می‌کنند. در مقابل، آثار جدی‌تر معمولاً مخاطب چندانی ندارند. وضعیت شعر نیز به همین منوال است. برنامه‌هایی مانند «سرزمین شعر» که با هدف ارتقای سطح سلیقه مردم ساخته می‌شوند، تلاش می‌کنند ذائقه مخاطبان را بهبود بخشند. طبیعی است که سازندگان این برنامه‌ها چنین انتظاری داشته باشند اما تردیدی نیست که این برنامه‌ها نمی‌توانند مروج فرم‌ها و ساختارهای خاص و پیچیده هنری باشند زیرا اساساً نهاد‌های متولی قادر به تبلیغ و هزینه برای چنین آثاری نیستند. محیط‌های دولتی، رسانه‌ها و سایر نهادهای فرهنگی نیز اساساً تمایلی به هزینه کردن برای فرم‌ها و ساختارهایی که برای مخاطب ناآشنا و نامأنوس است، ندارند.

با این رویکرد، به نظر می‌رسد در حوزه کتاب، مخاطبان و تولیدکنندگان شعر تغییر کرده‌اند و بحث مخاطب عام و جدی به حوزه دیگری، یعنی شبکه‌های اجتماعی منتقل شده است. در شبکه‌های اجتماعی نیز ما شاهد حضور مخاطب عام، مخاطب خاص، مخاطب انتخابگر و مخاطب تفتنی هستیم.

بخشی از این مسأله به ماهیت و طبع انسانی بازمی‌گردد؛ نمی‌توان انتظار داشت که همگان به یک شکل فکر کنند و یکسان باشند. در شبکه‌های اجتماعی نیز کمابیش همان فضاهایی که بیشتر ذکر شد، وجود دارد. در این فضا کلیپ‌هایی را می‌بینیم که با رویکردی سرگرم‌کننده و مشابه بازی‌های ویدئویی، به سرعت معنای خود را منتقل می‌کنند و نیازی به تفکر و تعمق چندانی برای برقراری ارتباط با آنها نیست. در مقابل، صفحاتی نیز وجود دارند که گرچه مخاطبان محدودتری دارند اما جدی‌تر بوده و به ادبیات توجه بیشتری نشان می‌دهند. حتی می‌توان ادعا کرد که این توجه در فضای مجازی پررنگ‌تر نیز هست. همان‌طور که اشاره شد، گاهی یک محتوای

سطحی با یک خط و نقطه، ده‌ها هزار لایک دریافت می‌کند، در حالی که یک غزل ناب ممکن است تنها ۳۰۰ تا ۵۰۰ لایک کسب کند. در این فضا نیز شاهد نوعی توجه به سلب‌ریتی‌ها و چهره‌های مشهور هستیم.

بنابراین، تفاوت چندانی بین دو فضای مجازی و غیرمجازی مشاهده نمی‌شود. در هر دو فضا، مخاطب عام و مخاطب جدی وجود دارد. به نظر می‌رسد این سرنوشت هنر در عصر حاضر باشد. ما در دورانی به سر می‌بریم که مواجهه با هنر، مستلزم هزینه است و همگان تمایلی به پرداخت این هزینه ندارند.

گاهی این هزینه، هزینه مالی است. به عنوان مثال، شخصی که می‌تواند با ۱۰۰ هزار تومان به سینما برود، فیلمی تماشا کند و پاپ‌کورن بخورد و بازگردد، تمایلی ندارد ۲۰ یا ۳۰ هزار تومان بیشتر هزینه کند و کتابی بخرد که مثلاً ۷۰ صفحه داشته باشد زیرا آن لذت آنی و سریع را به او نمی‌دهد. به تعبیر مک‌لوهان، کتاب رسانه‌ای سرد است و برای مواجهه با آن باید انرژی و گرما صرف کرد. در فضای مجازی نیز وضعیت مشابهی حکمفرماست. گرچه هزینه مالی اینترنت نیز مطرح است اما هزینه اصلی در اینجا، هزینه وقت است. بسیاری از مخاطبان وقت و حوصله لازم را برای صرف کردن در کاری که نیازمند تأمل و صرف انرژی است، ندارند. همان بحث وقت و حوصله که بیشتر مطرح شد. در اینجا نیز صدقاً دارد. این دسته از مخاطبان، بیشتر به توریست‌ها شباهت دارند.

در واقع، مخاطب عام اساساً یک توریست فرهنگی است. به این معنا که فرض کنید در یک نمایشگاه کتاب، همزمان با برگزاری جلسه شعر، برنامه دیگری نیز در جریان است به عنوان مثال، در نمایشگاه‌ها که امروزه پربای‌ی شب شعر نیز رایج شده، ممکن است در غرفه مجاور، برنامه‌ای برای کودکان و نوجوانان با حضور چهره‌ای مشهور مانند عمو پورنگ در حال اجرا باشد و ازدحام جمعیت و به همه‌هم به حدی باشد که صدای شاعر به مخاطبان نرسد. حال تصور کنید بازدیدکننده‌ای که در حال عبور است، نگاهی به هر دو غرفه بیندازد و با خود بگوید عمو پورنگ تا ده دقیقه دیگر برنامه دارد، پنج دقیقه هم برای خنده و تفریح وقت هست. در این میان، جلسه شعر با اشعاری به اصطلاح جدی‌تر در حال برگزاری است و حتی ممکن است فردی در کنار شاعر، لطفیه‌هایی تعریف کند و جمعی پراکنده گرد هم آیند.

**[۱] فرض کنید یک بلاگر فعال در حوزه شعر، به شما مراجعه کرده و پیشنهاد دهد اشعار شما را از طریق رسانه خود منتشر کند تا به این وسیله، شعر شما دیده شود. آیا این اقدام از نظر محتوایی اشکالی دارد؟**

به نظر می‌رسد این تلاش، گامی مثبت در راستای ارتباط با مخاطب باشد. اما در این میان، نکاتی نیز وجود دارد. باید توجه داشت که بلاگر مورد نظر نیز به دنبال افزایش شمار لایک‌ها و بازدیدهای خود است. بنابراین، ممکن است لازم باشد شاعر کمی از انتظارات خود بکاهد و در مقابل، بلاگر نیز اندکی زحمت بکشد تا به تفاهمی دست یابد و شعر مناسب برای انتشار انتخاب شود. به نظر من، این رویکرد نه تنها اشکالی ندارد، بلکه در حکم تلاش برای همگانی‌سازی اثر هنری، امری پسندیده است.

**[۲] در سخنان خود به وظیفه‌ای که منتقدان در انتقال فرهنگی برعهده دارند، اشاره کردید. حال پرسش این است که یک منتقد ادبی برای آن‌که از سوی شما به این عنوان پذیرفته شود، چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد و آیا صرفاً هرکسی که به نوشتن ربیوی و نقد اثر می‌پردازد، منتقد ادبی محسوب می‌شود؟**

واقعیت آن است که امروزه مکاتب و رویکردهای نقد ادبی متعددی وجود دارد که عمر برخی از آنها حتی به ۴۰-۵۰ سال نیز نمی‌رسد. به گمان من، نخستین ویژگی یک منتقد ادبی آن است که بر یکی از این مکاتب پرشمار نقد مسلط باشد. به عبارت دقیق‌تر، منتقد باید دست‌کم با یک یا دو نحله نقدی که با یکدیگر مرتبط بوده و به اصطلاح پیش‌نیاز و پس‌نیاز

یکدیگر محسوب می‌شوند آشنایی داشته باشد. به عنوان مثال کسی که با نقد نوآشناست، طبیعتاً باید با فرمالیسم نیز آشنا باشد. فردی که فرمالیسم را می‌شناسد، به طور منطقی باید با ساختارگرایی آشنایی داشته باشد و کسی که این مکاتب را می‌شناسد، به طور طبیعی ارتباطی با پیاساختارگرایی برقرار می‌کند. این مکاتب در ارتباط و پیوستگی با یکدیگرند اما هیچ‌گاه از منتقدی انتظار نرفته است که لزوماً بر نقد روانکاوانه یا پیاساستعماری مسلط باشد یا توانایی نقد جامعه‌شناختی آثار ادبی را داشته باشد. به نظر من، تسلط بر مکاتب نقد ادبی، نخستین و مهم‌ترین شرط برای یک منتقد است.

نکته دیگر آن‌که منتقد باید تشخیص دهد که اساساً با چه نوع آثاری می‌تواند مواجه شود. منتقدی که با فرمالیسم آشناست و به بررسی نسبت‌های ساختارگرایی در اثر می‌پردازد، طبیعتاً قادر به مواجهه با برخی آثار دیگر نخواهد بود. زیر معیارهای نقد و ویژگی‌های مواجهه با آن آثار را نمی‌داند. البته هر منتقدی کمابیش از مکاتب مختلف نقد ادبی اطلاعاتی دارد اما چنان‌که پیش‌تر عرض کردم، تسلط بر همه آنها غیرممکن است. بنابراین در مرحله دوم و پس از کسب تسلط بر مکاتب نقد، منتقد باید بداند از میان آثاری که می‌خواند، کدام یک با رویکرد و دانش نقدی او همخوانی داشته و قابلیت تحلیل دارد. منتقد باید با خود صادق باشد و اگر اثری با دانش و رویکرد او سازگار نبود، از اظهار نظر جانبدارانه یا مغرضانه درباره آن خودداری کند. بنابراین منتقد باید شعری را که با مکتب یا مکاتبی که بر آنها تسلط دارد، بشناسد و با معیارهای مناسب با همان اثر به نقد آن بپردازد.

نکته پایانی که به نوعی اخلاق نقد مربوط می‌شود، این است که تعلق شاعر یا شعر به گروه یا جناح سیاسی خاص نباید در قضاوت منتقد تأثیرگذار باشد. اگر منتقد قصد دارد با رویکرد فرمالیستی یا ساختارگرایانه به اثری بپردازد، نباید جایگاه و رویکرد سیاسی آن اثر برایش اهمیت چندانی داشته باشد. این مسأله به اخلاق نقد بازمی‌گردد که متأسفانه در روزگار ما به دلایل گوناگون

چندان رعایت نمی‌شود. به عنوان مثال، جریان نقد روشنفکری در سال‌های پس از انقلاب اسلامی، اساساً جریان شعر انقلاب را نادیده گرفت؛ گویی چنین جریان‌ی اصلاً وجود نداشته. این درحالی است که آفرینش‌های بسیار جدی و قابل توجهی در این زمینه وجود داشته. همچنین، منتقدان مذکور درباره دلایل گرایش به سنت یا احیای سنت در شعر فارسی پس از انقلاب مطلبی ننوشتند؛ گویی چنین جریان‌ی نیز وجود نداشته است. با این حال، همان‌طور که اشاره شد، این رویکرد قابل تحلیل است.

می‌توان مفهوم «جمهوری شعری» را در نظر گرفت و پرسید آیا رویکرد انتقادی مذکور، در قبال بازگشت به سنت، قابل چشم‌پوشی بود یا این بازگشت، امری اجتناب‌ناپذیر بوده است. متأسفانه چنین بررسی و تحلیلی صورت نگرفته است. مسأله اخلاق نقد در این میان مطرح می‌شود؛ بدین معنا که در بسیاری موارد، رویکردهای فرامتنی منتقد بر تحلیل و بررسی متن اولویت یافته و سایه می‌افکند. به نظر می‌رسد فضای ادبی متأثر از تحولات سیاسی کشور، دچار نوعی دوقطبی‌شدگی گشته است.

این دوقطبی‌سازی به‌گونه‌ای است که حتی اگر نقدهایی هم صورت می‌گرفت، باز گروه‌های مختلف ادبی به تعامل و تبادل نظر با یکدیگر نمی‌پرداختند. در واقع هر گروه، گروه دیگر را نادیده می‌انگاشت و گویی اساساً وجود دیگری را به رسمیت نمی‌شناخت.

این درحالی است که در عرصه‌های دیگر هنری مانند سینما و تئاتر، گروه‌های مختلف، حتی گروه‌های منتقد یکدیگر گرد هم می‌آیند، به تبادل نظر می‌پردازند و از دستاوردهای هم تقدیر می‌کنند اما متأسفانه در طول ۴۰ سال گذشته، جلسات شعری‌ای که در آن گروه‌های مختلف ادبی حضور داشته باشند و به گفت‌وگو بنشینند، بسیار نادر بوده است.

به نظر می‌رسد دلیل اصلی این امر، فقدان اخلاق حرفه‌ای در فضای ادبی است. گروه‌های مختلف ادبی یکدیگر را نادیده می‌گیرند و گویی منکر وجود جریان‌های ادبی مخالف خود هستند. درحالی‌که اگر این گروه‌ها به گفت‌وگو و تعامل با یکدیگر می‌پرداختند، مسلماً شعر فارسی در این ۴۰ سال به جایگاه والاتری دست می‌یافت.

حال، پرسش این است که منتقد ادبی با ویژگی‌هایی که پیش‌تر به آن اشاره شد، چگونه باید پرورش یابد و بستر تربیت چنین منتقدانی کجا باید فراهم شود؟ یا توجه به نقش مهمی که برای منتقد قائل هستید، این موضوع از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

در پاسخ به این پرسش باید به یک سؤال کلیشه‌ای اما در عین حال واقعی اشاره کرد. منتقدان از دل نظام آموزشی ما بیرون می‌آیند؛ از مدارس ابتدایی و محیط‌های کوچک آموزشی. این نظام آموزشی نیز به نوبه خود متأثر از وضعیت فرهنگی جامعه است. متأسفانه فرهنگ ما، فرهنگی نقدگریز و نقدستیز است.

کودک در همان ابتدای مسیر آموزش، در محیط مدرسه می‌آموزد که به راحتی نمی‌تواند در برابر مافوق خود اظهار نظر کند. با گذر زمان و ورود به عرصه‌های وسیع‌تر اجتماعی، دانش آموز با فضاهای رسانه‌ای مواجه می‌شود. در این فضاها نیز اغلب شاهد تکثیر و ترویج یک عقیده، یک فکر و یک روش خاص هستیم. فردی که از چنین محیط آموزشی و فرهنگی برمی‌آید، از همان دوران دبستان



**با وقوع انقلاب اسلامی به لحاظ اجتماعی، سیاسی و حتی فرهنگی زمینه‌ای فراهم شد تا حرکت فرمالیستی که تا سال ۵۷ بر شعر فارسی غالب بود، در این سال معکوس شود**

می‌آموزد که در برابر معلم نباید اعتراضی کند. متأسفانه هنوز هم همان محیط‌های سنتی آموزشی حاکم است. راه برون رفت از این وضعیت مشخص نیست اما واقعیت این است که در نظام آموزشی فعلی، یک نفر در جایگاه بالا قرار دارد و جمع کثیری از پایینین به او نگاه می‌کنند و برای هر کاری، منتظر کسب اجازه هستند. این فرهنگ در تار و پود جامعه رسوخ کرده و خواه ناخواه بر همه شئون زندگی سایه می‌افکند. علاوه بر این، فرهنگ شرقی نیز به طور ذاتی، پدیرای چنین وضعیتی است. آموزش‌های ادبیات در مدارس و دبیرستان‌ها نیز از همین وضعیت تبعیت می‌کنند.

همان آموزه‌های ادبیات سنتی که در گذشته رواج داشته، همچنان در کتب درسی مدارس و دبیرستان‌ها تکرار می‌شود. در سال‌های اخیر، وضعیت انتخاب اشعار برای کتب درسی به مراتب اسفناک‌تر شده و به‌گونه‌ای است که اساساً زمینه‌ای برای علاقه‌مندی مخاطب و نسل جوان به ادبیات ایجاد نمی‌کند و طبیعتاً جایی هم برای نقد ادبی باقی نمی‌گذارد.

وقتی به دانشگاه می‌رسیم، وضعیت چندان بهتر از مدارس و دبیرستان‌ها نیست بلکه حتی می‌توان گفت بدتر است. همان آموزش سنتی ادبیات، همان مباحث تکراری و دروس انتخابی محدود در حوزه ادبیات مدرن و نقد ادبی، همچنان ارائه می‌شود.

اگر این آموزش‌ها مفید و کارآمد بود، تاکنون باید شاهد نتایج ملموسی در این زمینه می‌بودیم. آنچه امروز تحت عنوان ادبیات پیشرو دانشگاهی مشاهده می‌شود، معلول آموزش‌های دانشگاهی نیست، بلکه محصول تلاش‌های فردی اساتیدی است که با مطالعات شخصی خود، آموزه‌های ارزشمندی را به دوره‌های کارشناسی، کارشناسی ارشد و حتی دکتری افزوده‌اند اما سؤال اینجاست که نتایج پایان‌نامه‌های دانشجویی کجاست؟ چه کسی تاکنون این نتایج را تکثیر و ترویج کرده است؟ کدام برنامه وجود دارد که به معرفی رساله‌های دکتری بپردازد و با دعوت از صاحب‌نظران، به بحث و بررسی پیرامون آنها اختصاص یابد؟ به نظر می‌رسد در این خصوص هیچ‌گونه تدبیری اندیشیده نشده است. علاوه بر این، رویه دعوت به کار و همکاری از افرادی که هم‌نظر و بدون چالش با سیستم هستند، عملاً مکان شکل‌گیری نقد را از بین می‌برد.

این فقدان زمینه نقد، در رسانه‌ها، دانشگاه‌ها و محیط‌های آموزشی به وضوح قابل مشاهده است. تنها روزنه باقی‌مانده، مؤسسات خصوصی هستند که آنها نیز به دلیل مشکلات عدیده مالی، از رونق چندانی برخوردار نیستند. علت این امر، عدم توانایی مالی مخاطبان این مؤسسات برای شرکت در جلسات و دوره‌های آموزشی است. در نتیجه این مؤسسات با دشواری به بقای اقتصادی خود ادامه می‌دهند. از سوی دیگر، ناشران نیز با ملاحظه عدم استقبال از آثار نقد ادبی و نظریه‌های مرتبط – که این مسأله به نکته پیشین مبنی بر یکی بودن مخاطبان و تولیدکنندگان بازمی‌گردد – رغبت چندانی به چاپ آثار نشان نمی‌دهند. بنابراین در چرخه‌ای معیوب و بسته گرفتار آمده‌ایم.

**[۳] در این شرایط، با عنایت به سابقه طولانی شما در برگزاری محافل ادبی و آموزش شعر به نسل‌های گوناگون، مایلیم بدانم انگیزه اصلی شما از فعالیت مستمر در این عرصه چه بوده و دستاورد آن را چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

اگر بخواهیم صریح و غیررسمی سخن بگوییم، وضعیت چندان امیدوارکننده نیست. انتظار ظهور چهره‌های برجسته‌ای چون حافظ و سعدی از این جلسات، انتظاری دور از واقعیت است. هدف اصلی ایجاد فضایی است که مخاطبان حتی برای گذران اوقات فراغت، به آن جذب شوند.

به عنوان مثال در کشور چین، جمعیت کثیر علاقه‌مندان به پینگ‌پنگ به حدود ۷۰ تا ۸۰ میلیون نفر می‌رسد. طبیعی است که از این میان، شماری قابل توجه، حدود ۴۰ تا ۵۰ هزار نفر، به سطح حرفه‌ای در تنیس دست یابند. این نشان می‌دهد که کمیت، فی‌نفسه، فاقد ارزش نیست. حداقل کارکرد این جلسات، فراهم آوردن بستری برای گذران اوقات فراغت به شکلی نسبتاً مفید برای مخاطبان است که منجر به افزایش تعداد و کمیت علاقه‌مندان می‌شود. در صورتی که گهگاه مباحث جدی‌تر، مانند کارگاه‌های آموزشی، نیز در این جلسات مطرح شود و از دل آن، تعدادی افراد علاقه‌مند و جدی ظهور کنند، دستاورد ارزشمندی محسوب می‌شود و خوشبختانه، این اتفاق نیز رخ داده است.

برخی از چهره‌های موفق کنونی، به تعبیر دوستانه، از دل همین محافل ادبی برخاسته‌اند و اکنون در جایگاه‌های برجسته‌ای قرار دارند. این جلسات، نقش زمینه‌ساز را ایفا می‌کند. البته، این افراد، علاوه بر حضور در جلسات، پیگیری و تلاش فردی نیز داشته‌اند اما جلسات، بستر اولیه را فراهم آورده است.

باین حال انتظار ایفا‌ی نقش صداسویما، رسانه‌ها، روزنامه‌ها و مجلات از این جلسات، انتظاری نابجاست. خواه ناخواه، مخاطب عام، عمدتاً با هدف گذران اوقات فراغت، در این جلسات شرکت می‌کند. حتی ممکن است در صورت عدم ارائه شعر در پایان جلسه، با نارضایتی محل را ترک کرده و چه بسا، پیامکی مبنی بر ناخرسندی ارسال کند. در کنار این طیف، مخاطبان جدی‌تر نیز حضور دارند که به بیان دیدگاه‌های خود و ارائه به اصطلاح نقد می‌پردازند. اشعار ارائه شده نیز از سطح کیفی نسبتاً قابل قبولی برخوردار است. مانند هر محفل ادبی دیگر، این دسته‌بندی مخاطبان در اینجا نیز وجود دارد اما نباید از این جلسات انتظار ایجاد تحول یا موج‌آفرینی در سطح وسیع داشت.